

بسم الله الرحمن الرحيم

تربیت خانوادگی از نگاه قرآن رجحان «انتظام معارف توصیفی»

در تربیت اولاد قبل از این که ما به آن ساحت‌ها پردازیم یا بعد از آن یکی دو بحث مهم وجود دارد که یک مبحث بسیار مهم که به نحوی با فقه‌العقیده هم ارتباط داشت همان مبحث رجحان انتظام به معارف توصیفی است که در قرآن کریم وارد شده است که بحث بسیار اساسی و بزرگ و مهمی بود که چهره خیلی از چیزها را تغییر می‌دهد یعنی در خیلی از مباحث تأثیرگذار است که نسبتاً مفصل به آن پرداختیم گرچه آن باب، باب موسعی است و نیاز به توسعه دارد که در بحث فقه‌العقیده کار خواهیم کرد و در آن جا دامنه بحث را توسعه خواهیم داد. این یک مبحث بود که از مباحث اساسی و کلیدی فقه و قرآن است و پایه تأسیس فقه‌العقیده می‌شود.

مفهوم «الهاء» در «آیه ۹ سوره منافقون»

مبحث بعدی که در ادامه به آن پرداختیم الهایی بود که در قرآن از آن نهی به عمل آمده بود و در کنار مجموعه تعالیمی که در ارتباط با فرزندان و خانواده به آن توصیه شده است و احکامی که در زمینه تربیت خانوادگی و تربیت فرزندان وارد شده است، یک نهی‌ای در قرآن کریم وارد شده است که شکلی از آن در بعضی روایات هم آمده است و آن نهی از الهاء اموال و اولاد از ذکر الله است یا نهی از اشتغال به اهل عن الله است؛ که می‌خواستیم ببینیم آیا این قاعده و این اصل یک قاعده فقهی است و یک اصل تربیتی است که باید به آن توجه کرد یا این که چنین چیزی نیست؟ گفتیم که مستند این بحث اصل مهم تربیتی و این قاعده که نباید چنان به اهل و مال مشغول شد که از ذکر الله و از وظایف بازماند مستند به چند آیه می‌تواند باشد که اولین آیه‌اش آیه ۹ سوره منافقون بود، *يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ* که این آیه شریفه را مطرح کردیم، بر روال همان روشی که ما در آیات داریم محورها و نکات ذیل آیه را بر اساس مفردات یا ترکیبات متعرض می‌شویم که ما شش نکته را در این آیه بیان کردیم.

هفت. نهی تنزیهی در «لَا تُلْهَكُمُ»

نکته هفتم این است که نهی از الها نهی تحریمی است یا تنزیهی است؟ لَا تُلْهَكُمُ أَمْوَالُكُمْ وَاَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ، این هم می‌تواند تحریمی باشد و هم می‌تواند تنزیهی باشد. شاهی که ممکن است برای تنزیهی بودن این بیاوریم یعنی این که کراهی است نه تحریمی و تنزیهی است این است که عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ دارد و ذکر الله امر مطلق است، هم ذکر الله واجب داریم و هم اذکار مستحب داریم البته از لحاظ ذکر لسانی و عملی، اگر هم ذکر قلبی بگیریم باز ذکر قلبی هم همه درجاتش واجب نیست، بلکه بسیاری از درجات ذکر قلبی مستحب است، یک حدی از ذکر قلبی که مبنای اعمال واجب است که اگر آن نباشد گناه می‌کند یا واجب را ترک می‌کند، آن از باب مقدمه واجب یا مستقل واجب است اما درجات دیگر ذکر که واجب نیست و مستحب است و لذا اطلاق ذکر الله قرینه می‌شود بر این که نهی در متعلق به الها و لَا تُلْهَكُمُ نهی تنزیهی شود، برای این که می‌گوید این‌ها شما را از ذکر الله باز ندارد، ذکر الله درجات دارد و یک درجه‌اش واجب است و یک درجه‌اش مستحب است، پس نمی‌توانیم بگوییم لَا تُلْهَكُمُ در این جا نهی تحریمی قاطع است، بلکه درجاتی از آن وقتی که ذکر الله‌های مستحبی را بگیریم اشتغال به دنیایی که از مستحبات باز بدارد این بعید است که حرام باشد و این کراهت دارد که نهی تنزیهی می‌شود، بنابراین قرینه می‌شود برای این که نهی در این جا نهی تحریمی مطلق نیست بلکه جامع بین تحریم و تنزیه است یا همان تنزیهی است.

تعارض در «لَا تُلْهَكُمُ»

پاسخی که می‌شود به این داد نکته‌ای است که ما بارها عرض کردیم و آن این است که خیلی از جاها یک تعارض بدوی یا مستقری در این نوع ادله پیدا می‌شود که شاید تا به حال ده بیست جا نمونه این تعارض را برایتان ذکر کردیم، جایی که یک ظهور نهی با یک قیدی که در متعلقش است باهم سازگار نیست که در این جا هم همین‌طور است. لَا تُلْهَكُمُ نهی است و نهی هم ظهور در حرمت دارد و وقتی حرمت باشد ذکر الله باید ذکر الله در مراتب واجبش باشد، ذکر الله اطلاق دارد که اگر بخواهیم آن را بگیریم در آن صورت این را باید تنزیهی کنیم، این دو ظهوری است که هر دو را نمی‌توانیم نگه داریم، لَا تُلْهَكُمُ ظهور در نهی دارد، ذکر الله ظهور در اطلاق دارد، ظهور نهی در تحریم با ظهور ذکر الله در اطلاق که مراحل مستحب را هم شامل می‌شود، این دو ظهور در این جا باهم سازگار نیستند، برای این که اگر نهی را بگیریم اشتغال الها حرام است، پس الهای نسبت به ذکر و توجهات مستحبی حرام نیست، بلکه آن باید مقید به ذکر الله خاص شود، یا باید ذکر الله را مطلق بگیریم و لَا تُلْهَكُمُ را بگوییم که لَا تُلْهَكُمُ تحریمی نیست، یعنی باید یکی از این دو کار را انجام دهیم، مثلاً ما در طلب العلم فریضةً علی کل مسلم و مسلمة همین را گفتیم و گفتیم که فریضة که

ظهورش در وجوب است با طلب علمی که ظهورش در مطلق علم است یک ناسازگاری دارند و باید رفع کرد. یا مثلاً در هدی للمتقين، از این تعارض اطلاق متعلق و موضوع با ظهور خود صیغه که چنین چیزی را ما در خیلی جاها داریم که یکی هم همین جا است، یا در تعاونوا علی البرّ و التّقوا که ظهور تعاونوا وجوب است و برّ و تقوا اطلاق مستحبات را هم می‌گیرد ولی قطعاً نمی‌توانیم این دو را باهم بگیریم یعنی نمی‌توانیم بگوییم واجب است کمک بر همه واجبات و مستحبات، هیچ کس که نمی‌گوید تعاون بر مستحبات واجب است، اگر بخواهیم ظهور تعاونوا را در وجوب بگیریم و بگوییم اطلاق برّ و تقوا مستحبات را هم می‌گیرد، این دو در این جا قابل جمع نیست و از بیرون ما مطمئنیم که هر دو در این جا مراد نیست، یا باید بگوییم تعاونوا جامع بین وجوب و استحباب است یا بگوییم مستحب است و دست از وجوبش برداریم و یا این که اگر می‌گوییم تعاونوا واجب است باید دست از ظهور برّ و تقوا برداریم، این تعارض ظهور صیغه در وجوب یا نهی با اطلاق متعلق است که این قاعده کلی است، خیلی از جاها یک تعارض ابتدایی بین ظهور صیغه امر و نهی در وجوب و حرمت از یک طرف و ظهور آن موضوع و متعلق در اطلاق از طرف دیگر. تعارض هم از این جا پیدا می‌شود که ما از بیرون یقین داریم که هر دو نیست و لذا باید یکی اخذ شود و یکی طرح شود، قاعده در این موارد از نظر اصولی این است که هر گاه تعارض بین دو ظهور در دلیل پیدا شد ما ابتدائاً باید تلاش کنیم که اظهر را پیدا کنیم و اگر اظهر پیدا شد یکی بر دیگری مقدم می‌شود، اگر اظهر را پیدا نکردیم این‌ها باهم تعارض می‌کنند و دلیل مجمل می‌شود و وقتی مجمل شد قدر متیقن را می‌گیریم. در این جا هم عین همین است لا تلهمک یعنی این حرام است، یعنی نباید مشغول شد و نباید الهاء محقق شود و نهی است و حرمت مؤکد از آن بیرون می‌آید. از آن طرف هم ذکر الله اطلاق دارد. در این تعارض گاهی واقعاً اجمال پیدا می‌شود ولی احتمالاً در این آیه شریفه اجمالی نباشد، برای این که در ذیلش آمده است که وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ، ولو این که در ذیلش بگوییم خسران حتی نسبت به فعل مکروهات و ترک مستحبات هم نوعی خسران است، اما ظهور اولیه هُمُ الْخَاسِرُونَ آن خسارتی است که موجب عذاب و محرومیت از رضوان الهی و امثال این‌ها می‌شود و آیات قبل و بعد آن که مربوط به منافقین است، آن هم مؤید و مؤکد این است که ما باید در این جا ظهور لا تلهمک و نهی را بگیریم و ذکر الله هم در واقع ذکر الله واجب است و فضای این بحث فضای بحث منافقین است که آن هم مقداری این امر را تقویت می‌کند.

ظهور «صیغه‌های امر» در آیات و روایات

وجوب و استحباب درجات طلب است که از بیرون و از اطلاق و قرائن استفاده می‌شود و الا صیغه امر برای بعث وضع شده است، بعث جامع بین بعث وجوبی و ندبی است، آن برای زجر وضع شده است و زجر جامع بین وجوبی و ندبی است و برای وجوب یا حرمت از قرائن دیگری استفاده می‌شود، البته یک نظر این است که امر وضع شده است

برای وجوب و نهی وضع شده است برای حرمت که اگر این نظر باشد اشکال شما وارد است و در آن صورت اگر بخواهیم در جامع استعمال کنیم یا مجاز می‌شود و یا مشترک لفظی، اما الآن این نظر متروک است و بیشتر می‌گویند که وجوب و استحباب در وضع نیست و در وجوب و استحباب از اطلاق یا حکم عقل استفاده می‌شود و سه نظر عمده در آن جا وجود دارد و لذا از آن نظر مانعی ندارد.

بنابراین ظهور این آیه در همان الهاء عن ذکر الله یعنی از وظایف واجب است؛ و از آن تذکر قلبی و وظایف واجب است که می‌گوید الهاء نکند. این هم بحث هفتم است که بعید نیست در این جا حکم، حکم الزامی باشد نه حکم ترجیحی و تنزیهی. تا این جا ما به این نتیجه رسیدیم که **لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ**، یک حکم تحریمی است نسبت به این که نباید چنان به اهل و مال مشغول شد که از وظایف بازماند.

هشت. نهی در «لَا تُلْهِكُمْ»

نکته هشتم و مبحث هشتم این است که این حکم، حکم مولوی است یا یک حکم ارشادی است؟ در این جا هم علی‌القاعده اصل در مولویت احکام شرعی و خطابات شرعی است و هر گاه قرینه‌ای وجود داشته باشد ما حکم را از مولویت به سمت ارشاد می‌بریم و می‌گوییم این ارشاد است و بار جدید تکلیفی در آن نیست منتها خروج از اصالة المولیة و حمل نهی یا امر و خطاب شارع بر ارشاد نیاز به قرینه‌ای دارد مثلاً در **أَطِيعُوا اللَّهَ** قرینه عقلیه داریم و این چیزی است که باید عقل بگوید و الا اگر عقل نگوید تسلسل لازم می‌آید و چون تسلسل لازم می‌آید و آن در این جا درست نیست و اگر بگوییم خود مولا این را می‌گوید این **أَطِيعُوا** لغو می‌شود، این جا قرینه‌ای داریم برای این که این **أَطِيعُوا** را باید بگوییم که ارشاد به حکم عقل است و هیچ بار جدیدی ندارد و اگر چنین قرینه‌ای در جایی باشد ما آن را حمل بر ارشاد می‌کنیم. اگر در جایی خدا بفرماید که اوامر مرا عصیان نکنید، در آن جا یک سؤالی مطرح است که اگر کسی عصیان کرد مثلاً اگر کسی نماز نخواند، در این جا چند گناه دارد؟ می‌گوییم یک گناه این است که نماز نخوانده است و امر به صلّ و اقم الصلوة را اطاعت نکرده است و یک گناه هم این است که به این که گفته است عصیان نکنید عمل نکرده است، در این جا آیا دو حکم و تکلیف وجود دارد یا این که یکی است؟

الف. استدلال اول: نهی طریقی

این جا هم از جاهایی است که قرینه وجود دارد و آدم مطمئن است که دو تکلیف ندارد و لذا حتی اگر **أَطِيعُوا** را مولوی بگیریم آیا این مولوی مستقل است یا همان ارشاد به اوامر دیگر است؟ یعنی سه تکلیف در این جا یعنی **أقم الصلاة و أطيعوا و لا تخالف امری** است یا این که همه این‌ها مؤید و مؤکد اولی است؟ در **أَطِيعُوا** یا **لا تخالف امری** یا

لا تعصنی و امثال این‌ها یک قرینه عرفیه وجود دارد که این چیز جدیدی نیست منتها تأکیدی است بر این که درست به آن توجه کن و بیشتر حالت ارشاد و تأکید و تنبیه و هشدار دادن و آماده کردن شخص برای اطاعت است، نه این که بخواهد خودش بار جدیدی داشته باشد.

کسی که به خاطر علاقه‌مندی به فرزندش از جهادی که بر او واجب است باقی می‌ماند و امثال این‌ها، در این جا آیا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ می‌خواهد چیز جدیدی بگوید، یا این که مؤکد آن امری است که می‌گوید تکلیف تو این است که به جهاد بروی یا مثلاً نماز بخوانی یا از معصیت پرهیز کنی؟ این لَا تُلْهِكُمْ نَظِيرَ هِمَانِ فَلْيُحْذَرْ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ (النور/۶۳) است، نظیر لَا تَعْصُ اللَّهُ است، نظیر أَطِيعُوا اللَّهَ است، یعنی بار جدیدی ندارد و بیشتر بارش ارشاد و تأکید و تربیت است تا این که بخواهد یک حکم جدیدی بیاورد. این استدلالی است که ممکن است کسی در این جا مطرح کند و با این استدلال در واقع این دلیل حالت ارشاد و تأکید پیدا می‌کند، نه این که بخواهد حکم فقهی جدیدی بیاورد بلکه ارشاد و تأکید می‌کند.

حکم اصلی در «امر و نهی»

هم امر می‌تواند ارشادی و مولوی باشد و هم نهی می‌تواند ارشادی و مولوی باشد، هم امر و نهی می‌توانند تأسیسی باشند و هم می‌توانند تأکیدی باشند، البته اصل این است که هر امری و هر نهی‌ای مولوی تأسیسی است، در این جا با این قرائنی که گفته شد و نظیر آن مواردی که مثال زده شد ممکن است کسی بگوید که این تأسیسی نیست و تأکیدی است و این مولوی نیست و ارشاد به دیگری است، البته ارشاد به یک حکم دیگر است که گاهی حکم عقلی است و گاهی حکم شرعی است و یا ارشاد به همان اوامری است که خود شرع دارد، دو گناه انجام نمی‌دهد و دو ثواب انجام نمی‌دهد که این اشاره به همان دارد نه این که بار جدیدی داشته باشد. وجود تأکید را هم ما نوعی ارشاد می‌گیریم و این‌ها باهم فرق‌هایی دارند ولی در واقع ما در این جا می‌خواهیم بگوییم این یک استحقاق ثواب و عقاب مستقل جدیدی نمی‌آورد بلکه این ناظر به آن است که مثلاً می‌گوید جهاد کن، نماز بخوان که این به آن‌ها تأکید می‌کند و استحقاق ثواب و عقاب جدیدی نمی‌آورد به حیث این که اگر کسی جهاد نرفت بگوییم که دو گناه کرده است، یکی این که دلیل می‌گفت جاهدوا و یکی این که لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ.

فلسفه امر ارشادی

تأثیرات روحی دارد و ریشه کار را ذکر می‌کند یعنی در واقع خطاب فقهی نیست و یک خطاب تربیتی است و می‌خواهد اثر تربیتی بگذارد و ناظر به آن تکالیفی است که وجود دارد و این در مقام تربیت انسان را سوق می‌دهد به این که به این امر توجه کند.

ب. استدلال دوم: نهی نفسی

بنابراین تا این جا امر، امر تأکیدی است با یک فلسفه اثرگذاری و تربیتی. ممکن است کسی جواب دهد که در آن جایی که اطیعوا و اطاعت یا عصیان آمده است، آن تعبیر اطاعت و عصیان به تعبیر فلسفی یک عنوان انتزاعی است و این عنوان چیزی جز امر و نهی اصلی نیست، مثلاً اطاعت عنوان انتزاعی است برای این که نماز بخواند و خودش چیز جدیدی ندارد، عنوان اطاعت و عصیان و عناوینی از این قبیل یک عنوان انتزاعی است که در خود آن‌ها هیچ بار جدید واقعی نیست، بلکه عنوان انتزاعی است که بر خود آن اوامر و نواهی منطبق می‌شود؛ اما در **لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ** ما دو نوع الهاء داریم، یک الهاء همان الهاء عملی است یعنی این که باید الآن به جهاد برود و نمی‌رود یا نباید برود و می‌رود، یعنی یک الهاء عملی است یعنی اشتغال از ذکر الله به اموال و اولاد است یا شاغل شدن اموال و اولاد است از ذکر الله؛ اما یک الهاء دیگری داریم که ریشه این عمل است و آن امر قلبی است که انسان در قلب محبت این آدم را می‌گیرد و به لحاظ انگیزه‌ها و عالم درونی به شکلی به آن مشغول می‌شود که به دنبالش آن عمل می‌آید و **لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ** اگر ناظر به آن عمل باشد این غیر از آن امر و نهی‌ها چیزی نیست و همان عنوان انتزاعی است که بر آن منطبق می‌شود، اما اگر الهاء را الهای قلبی بگیریم که ریشه آن است، **لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ** یعنی در عالم درونتان ذهن و ضمیر شما را به خودش مشغول نکند که جلوی توجه قلبی شما را بگیرد که همین منشأ اطاعت و عصیان خارجی می‌شود ولی ممکن است بگوییم این آیه بیشتر ناظر به بعد درونی و روانی قصه است که **لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ** تکیه‌اش عالم درون است، نظیر همان آیه ۲۴ سوره توبه که می‌فرماید: **قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَبْتَاعُونَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا** که می‌گفت اگر این‌ها در پیش شما محبوب‌تر از آن‌ها است در انتظار عذاب خدا باشید، همان جا هم این بحث است که این محبوبیت احببت عملی یا احببت درونی؟ ممکن است کسی بگوید که همه این‌ها ناظر به درون است، **لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ** ناظر به درون است، اشتغال بیرونی به این اموال و اولاد به حیثی که ما را از انجام این تکالیف باز دارد، اگر این طور باشد ارشاد است و تأکید است؛ اما این اشتغال درونی و این علقه‌ها و علائق درونی

حرف دیگری است، ممکن است بگوییم آیه ناظر به این عالم درون است و می‌گوید از نظر ذهن و ضمیر و درون به این‌ها اشتغال پیدا نکن که این چیزی غیر از آن کار خارجی است و ما در آن جا امر و نهی داریم و در این جا امر و نهی را در واقع روی درون آورده است و در عالم درون می‌گوید که این علقه‌ها و علاقه‌ها و انگیزه‌ها و محبت‌های خود را کنترل کن و این جوابی است که می‌شود داد.

تقریر اول می‌گفت که لا تلہکم کلاً یک تأکید است و ارشاد به خود آن اوامر و نواهی است که در آن جا وجود دارد و لا تلہکم بیشتر یک جنبه تربیتی و تأکیدی دارد. تقریر و استدلال دوم که در جواب آن گفتیم می‌گوید این بیشتر ناظر به دنیای درون است و نهی آن هم نهی مستقلی است که به آن تعلق می‌گیرد.

ج. استدلال سوم: نهی غیرى

نظر سومى که می‌شود در این جا داد این است که بگوییم درست است که این آیه به عالم درون توجه دارد و نهی هم به آن تعلق گرفته است و این غیر از اشتغالات بیرونی است اما قرائن و ارتکازاتی در این جا وجود دارد که نمی‌گذارد این یک نهی نفسی شود، این یک نوع نهی غیرى است یعنی می‌گوید شما در درون مواظب خودت باش که این طور نشوی و این برای این است که در عمل به آن‌ها و اشتغال از اوامر و نواهی خدا مبتلا نشوی، این عامل و پایه است و در واقع مقدمه است، این امر و نهی‌ای که روی این مقدمه آورده است حالت غیرى دارد نه این که یک امر نفسی باشد و در واقع اصل در امر و نهی نفسیت است ولی در این جا به خاطر قرینیتی که در این جا وجود دارد این نهی غیرى می‌شود یعنی در واقع درون خودت مواظبت کن. این یک نوع نهی غیرى است که در این جا وجود دارد، این هم بیان سومى است که می‌شود در این جا آورد.

جمع‌بندی: نظر استاد اعرافی

بنابراین یک بیان این است که **لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ** ناظر به همان‌های عملی است و این هم ارشاد است و تأکید است و چیزی بیش از این نیست و یک بیان این است که این ناظر به درون است و کار به خارج ندارد و یا حداقل بخشی از این آیه ناظر به عالم درون است و این عالم درون خودش می‌تواند مستقل مبنا و محور حکم باشد و این حکم جدیدی است و مربوط به بیرون نیست که بگوییم امرونی دارد و خودش حکم جدیدی است و بیان سوم هم این است که می‌گوییم مربوط به عالم درون است ولی نهی‌ای که در این جا است نفسی نیست و غیرى است یعنی باز اصل همان عالم بیرون است منتها این که می‌گوید تعلقات را کنترل کن و ذهنت را به خودش مشغول نکند به گونه‌ای که از آن باز بمانی، این امری است که حالت مقدمی دارد و غیرى است. ظهورش حتماً الهای

قلبی است ولی می‌تواند به کار رود یعنی با یک مناسبات حکم موضوعی ممکن است کسی بگوید که به جای آن این طور تعبیر می‌کند.

و صلی الله علی محمد و آل محمد